

**Predigt am 3. Sonntag nach Epiphanias, 24.1.2021,
Erlöserkirche Düsseldorf (SELK)
Pfr. Gerhard Triebe**

Rut 1,1-19a:

کتاب روت فصل اول آیات ۱ تا ۱۹

- ۱ و واقع شد در ایام حکومت داوران که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت‌لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش.
- ۲ و اسم آن مرد اَلِیْمَلْک بود، و اسم زنش نَعُومی، و پسرانش به مَحْلُون و کِلِیون مسمی و اَفْرَاتیان بیت‌لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند.
- ۳ و اَلِیْمَلْک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند.
- ۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عُرْفَه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند.
- ۵ و هر دو ایشان مَحْلُون و کِلِیون نیز مردند، و آن زن از دو پسر و شوهر خود محروم ماند.
- ۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تَفَقَد نموده، نان به ایشان داده است.
- ۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند.
- ۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید.
- ۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند.
- ۱۰ و به او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.»
- ۱۱ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟»
- ۱۲ ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزام،
- ۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»
- ۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اما روت به وی چسبید.
- ۱۵ و او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.»
- ۱۶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که رَوی می‌آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می‌کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود.
- ۱۷ جایی که بمیری، می‌میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از تو جدا نماید.»
- ۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است، از سخن گفتن با وی باز ایستاد.
- ۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت‌لحم رسیدند. و چون وارد بیت‌لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که «آیا این نعومی است؟»
- اعضای گرانقدر، اساساً این یک فاجعه انسانی است که در ابتدای کتاب روت به ما می‌گوید. الیملک مجبور است با همسرش نعومی و دو پسرش خانه خود را ترک کند. آنها در بیت لحم زندگی می‌کردند، که نامیده می‌شود. بنابراین جایی است که خداوند می‌خواهد آنچه را که "Brothausen" در واقع به آلمانی "

برای زندگی نیاز داریم به ما بدهد. بعداً خود در آنجا متولد می شود که خود را "نان زندگی" می نامد. اما یک روز ، وقتی نعومی با خانواده اش در آنجا زندگی می کرد ، دیگر نان در این "خانه نان" نبود. بنابراین خانواده به موآب مهاجرت می کنند ، از سرزمین های مقدس به جنوب اردن - از نظر مفهوم "یک تبار" واقعی است. هر دو آنها ، به اصطلاح "پناهندگان اقتصادی" در باستان می شوند. آنجا نان وجود دارد - اما با توجه به شهرت بد موآب ، آیا می توان با "نان" آنجا زندگی کرد؟

در ابتدا به نظر می رسد که آنها امرار معاش می کنند. این دو پسر نیز ازدواج می کنند - نه با زنان وطن خود که با ایمان آنان سازگاری داشتند، بلکه زنانی از وطن جدید. نام آنها عرفه و روت است. بنابراین می توانید بگویید که تا حدی شبیه ادغام و آمیختن موفقیت آمیز است. این همیشه برای پناهندگان در اینجا مسئله ی مهمی است. تنها از یک نظر خانواده ایملک مطابقت نداشتند: آنها از بت های دروغین موآبی دوری کردند و به خدای خود ، خدای اسرائیل - خدای تنها و واقعی ، خالق کل جهان وفادار ماندند. دین فقط ظاهراً مسئله مبدأ و فرهنگ است ، در واقع مسئله حقیقت زندگی این است: کیست خدای راستین ، کیستند خدایان دروغین ، چیزهایی که فقط تصور شده اند؟ فقط یک جواب می تواند وجود داشته باشد: این خدای ابراهیم ، اسحاق و یعقوب ، پدر خداوند ما عیسی مسیح است. اگر ما این خدا را به مردم سایر فرهنگ ها بشناسانیم و از آنها دعوت کنیم که به او ایمان بیاورند ، این امر انتقال فرهنگ مسیحی -دیگر فقط در دستان ما محصور نیست ، بلکه دیگران صلح واقعی با خدای واقعی را پیدا می کنند. به همین دلیل مأموریت ابزاری برای امپریالیسم نیست ، بلکه مأموریت پروردگار ما است تا همه مردم را جانشین خود کند.

با وجود ادغام موفقیت آمیز ، نمی توان در مورد آینده جدید در خانه جدید صحبت کرد. ابتدا شوهر نعومی و سپس هر دو پسر اومی میروند . علاوه بر تلفات انسانی در آن زمان ، ضررهای اقتصادی ، حقوقی و اجتماعی نیز وجود داشت: بدون شوهر ، نعومی و عروسهایش بدون درآمد و بدون حمایت بودند! از این گذشته ، عروسها هنوز نزدیکان و خویشاوندان خود را در نزدیکی خویش داشتند. اما نعومی بدون شوهر و بدون فرزند ، بدون توجه به سنش و بعد از همه اینها عملاً در لبه پرتگاه در یک کشور بیگانه ایستاده است. اساساً او از درون خود می میرد. خدا در کجای این وضعیت وحشتناک قرار دارد؟ در این نقطه پایین ، او تصمیم می گیرد که به بیت لحم بازگردد. دو عروس باید در کشور خود موآب بمانند و مردان جدیدی را در آنجا پیدا کنند. آنها هنوز جوان هستند و نعومی نمی تواند برای آینده آنان ، هیچ تضمینی و هیچ امنیتی را ارائه دهد. با وجود همه سختی ها و عدم اطمینان ، نعومی خدایان موآب را نمی پذیرد و به آنها ایمان نمی آورد.

به نظر می رسد که چیزی در روت به حرکت درآمده است. او تصمیم می گیرد نزد مادرشوهر خود بماند: "هر کجا که می روی ، من هم می خواهم با تو بیایم . جایی که تو می مانی ، من هم آنجا می مانم. قوم تو قوم من هستند و خدای تو خدای من است .« این وعده و این اعتراف چالشی واقعی برای روت بود. زیرا این امر نه تنها برای او به معنای یک خطر اجتماعی بود ، زیرا به عنوان یک زن بیوه بدون حقوق و حمایت بود. همچنین این یک خطر سیاسی زیادی نیز بود زیرا روت خارجی بود و ایمان به خدای دیگری داشت. سرزمین موآب منطقه ای در جنوب اردن کنونی است. او به عنوان یک زن موآبی متعلق به مردمی نبود که خدا با آنها عهد بسته بود. علاوه بر این ، بنی اسرائیل به اندازه کافی از مشکلات خود برخوردار بودند. در مورد زمان زندگی وی ، در پایان کتاب داوران آمده است: «در آن زمان پادشاهی در اسرائیل نبود. هر کس آنچه فکر می کرد درست بود را انجام می داد .» خدا دور به نظر می رسید در حالی که خودسری انسان ها در آن زمان بیداد می کرد .

اما روت کمی شبیه ابراهیم است: او آماده است کشور خود را ترک کند و به سمت ناشناخته ها حرکت کند. به نظر می رسد که او در عوض این کار ، هیچ انتظاری ندارد. نعومی هم سعی نمی کند او را متقاعد کند. او می داند که هیچ تضمینی از طرف خدایش وجود ندارد. او چیزی برای دادن به روت ندارد ، حتی یک برنامه جدید. هر دو زن نیاز و مشکلات خود را به خدا فریاد می زنند ، اما او را انکار نمی کنند. ایمان آنها از آنچه که نشان می دهد ، قوی تر است. آنها سرنوشت خود را به دست خدایی می سپارند که ظاهراً می تواند (!) به یک مخالف سرسخت قوم خود تبدیل شود - ظاهراً این بدان معناست که: چیزی که در ظاهر می شود دید به نظر چنین است ، اما در واقعیت کاملاً چیزی متفاوت است.

وقتی نعومی با دستهای کاملاً خالی به بیت لحم بازگشت ، وی ، من را به یاد ایوب می اندازد. نشانه ی ظاهری این تشابه ، این نام جدیدی است که او بر روی خود می گذارد : او دیگر نمی خواهد او را نعومی

بنامند ، "بلکه او را مژه بخوانند زیرا قادر مطلق به او مرارت سخت رسانیده است. با وجود اینکه خدا آنجا خود را پنهان می کند: اما او فقرا را دوست دارد! و روت خدای قدرتمند نمی خواهد ، بلکه فقط کسی را می خواهد که هم اکنون در ضعف ها و درد های نعومی پنهان شده است . از این گذشته ، او وی را در بهشت پیدا نمی کند ، بلکه کاملاً برعکس وی را در کار در مزرعه می یابد. او با خدا در حرکت است و او مرزها را پشت سر می گذارد: بوعز ، رئیس او ، همانطور با او رفتار می کند به همانگونه که خدا با ما انسانها رفتار می کند: او به او احترام می گذارد ، به او عزت می بخشد ، در کنارش ایستاده و به او کمک می کند. این باعث می شود که روت در شناخت خدا تکامل پیدا کند. ایمان او با شناخت خدایی که در چهره نافرمان و پریشان نعومی دیده بود متوقف نمی شود ، بلکه چیزی دیگر از خوبی های خداوند را در رفتار بوعز کشف می کند. او سرانجام با او ازدواج می کند و از او پسری به دنیا می آورد ، اوپی که طی ده سال با شوهر اولش بدون فرزند مانده بود. مدتها قبل از اینکه عیسی این کار را انجام دهد ، خداوند نشانه دیگری از عبور از مرزها قرار داد: همانطور که می توانید در انتهای کتاب روت بخوانید ، روت مادر بزرگ مادر بزرگ پادشاه داوود و در عین حال یکی از اجداد عیسی خواهد بود . داستانی که از گورستان آغاز شد ، با یک چشم انداز واقعاً آسمانی برای همه مردم ، فارغ از منشا ، نژاد ، تحصیلات ، طبقه اجتماعی و مذهب ، پایان می یابد.

*دیتریش بونهوفر ، واعظ آلمانی ، که در سال ۱۹۴۵ توسط نازی ها به قتل رسید ، یک بار گفت: "من معتقدم که خدا می تواند و می خواهد از همه چیز ، از جمله بدترین موارد را خلق کند. برای این کار او به افرادی نیاز دارد که اجازه دهند همه چیز به بهترین وجه ارائه شود.

من معتقدم که خدا می خواهد در هر شرایط اضطراری به اندازه مقاومت ما مقاومت کند. اما او آن را از قبل نمی دهد تا ما به خودمان اعتماد نکنیم بلکه فقط به او اعتماد کنیم. با چنین ایمانی باید بر ترس از آینده غلبه کرد.

من معتقدم که اشتباهات ما نیز بی تاثیر نیست و کنار آمدن با آنها دشوارتر از کارهای خوب فرض شده برای خدا نیست.

من معتقدم که خدا سرنوشتی همیشگی برای ما آماده نکرده است ، بلکه منتظر است و جواب دعاها را خالصانه و کارهای مسئولانه را می دهد که این خود در تغییر و تعیین سرنوشت ما موثر است . چنین اعتقاداتی را می توانیم در روت ببینیم. داستان او نشان می دهد که خدا حتی در مواقع سخت نیز کار می کند. حتی اگر در ابتدا یک فاجعه به نظر برسد: او قدرتمند است که بر اساس اراده خود به سرنوشت های فردی و سرنوشت ملت ها جهت دهد. ارزش دارد که روی او حساب کنیم ، حتی اگر همیشه اوقات عالی را تجربه نکنیم و در سمت آفتابی زندگی قرار نگیریم. زیرا از طریق فرزندان روت ، ((عیسی مسیح)) ، این موضوع را بدون تردید روشن کرد: او هر کجا که می رویم با ما همراه می شود و در کنار ما می ماند - و حتی هنگامی که در اعماق هستیم . در ابتدا ممکن است به نظر برسد گویی دیگر فرصتی وجود ندارد و ما در لبه پرتگاه قرار داریم: او هنوز هم می داند که چگونه حتی از لبه مرگ ، درها و مسیرها را برای ما باز کند. حتی اگر گاهی اوقات به ما اجازه می دهد رنج و درد را تجربه کنیم - مسیر او با ما توأم با شادی ، کامیابی و زندگی است. زیرا خدا می تواند ، همانطور که گاهی می گوئیم ، "مستقیم روی خطوط کج بنویسد". او ما را تحت مراقبت و محبت خویش قرار می دهد ، "عشق او ، ما به این بستگی ندارد که ما از کجا آمده ایم ، چقدر پارسا و نمونه هستیم ، چقدر شناخته شده و موفق هستیم. عشق او به ما به معنای واقعی کلمه بی حد و حصر است. آمین

*دیتریش بونهوفر یک فیلسوف اهل آلمان بود . یکشنبه ۸ آوریل ۱۹۴۵ دیتریش بونهوفر در حال اداره یک جلسه دعا با دیگر زندانیان در شهر کوچک شونبرگ در آلمان بود. هنگامی که آخرین دعای خود را به پایان رساند دو مرد وارد آن سلول شدند. یکی از آنها او را به نام صدا زد و گفت که باید با آنها برود. بونهوفر از جا برخاست و به همراه آنان سلول زندان را ترک کرد. دیگر زندانیان می دانستند که او را به اردوگاه های مخوف (هولوکاست) خواهند فرستاد. بونهوفر را به اردوگاه بوخن والد و از آنجا به فلوسن برگ انتقال دادند و پس از محاکمه در یک دادگاه نظامی سرانجام در بامداد روز ۹ آوریل، درست چند روز پیش از آزادسازی این اردوگاه به دست متفقین به دار آویخته شد. بر اساس گزارش پزشک اردوگاه، بونهوفر دعای کوتاهی کرد، با شهامت و خونسردی از پله های سکوی اعدام بالا رفت و طناب دار به گردنش آویخته

شد. آخرین کلامی که پیش از اجرای حکم اعدام بر زبان آورد این بود: «و حال این نقطه پایان است اما برای من آغاز حیات است.»